

بی بی شهر بانو و بانوی پارس*

نوشته: مری بويس

ترجمه: دکتر حمید احمدی**

همچنین پنج مزار مقدس بزرگ در کوهستانهای اطراف دشت یزد وجود دارد که زیارتگاه عمومی تمامی زرتشتیان ایران است. این زیارتگاههای کوهستانی آنچنان مورد ستایش قرار می گیرند که یکی از زرتشتیان یزد به من گفت یکی از عوامل بقاء زرتشتیان در دشت یزد «خدمت گذاری برای ساکنان تپه ها است» که منظورش البته همان زیارتگاههای مقدس کوهستانی است. مطالعه آئین زرتشتی این زیارتگاهها تا اندازه ای پیچیده است. البته تعالیم والای اخلاقی زرتشت در آئین های مذکور فراموش شده است، اما یزدی ها نیز خود سرسختی نشان می دهند و چنین به نظر می آید که برخی از مراسم مذهب کهن ایران را که پیش از آمدن زرتشت برگزار می شد و پیامبر نیز ظاهراً تا اندازه ای آنها را اصلاح کرد، همچنان در این آئین ها نگهداشته اند. همراه این آئین های ناشناخته بسیار کهن، برخی پیوستگی های ظاهری نیز، بویژه در واژگان در دوره های نو با اسلام پیدا کرده است تا احترام این مکانهای مقدس

علاقه مندی به دین زرتشتی در میان دانشمندان بسیار گسترده شده است و دانش آنها درباره عمل به آداب و رسوم و آئین های زرتشتی پیوسته افزایش یافته است. با این همه، دانشمندان جامعه زرتشتی هند را منبع اساسی به دست آوردن این دانش و اطلاعات قرار داده اند، و غرب درباره تعدادی از رسوم آشکار باستانی زرتشتی که در سرزمین اصلی یعنی ایران برگزار می شود تقریباً دانشی نداشته و گاه نیز به طور کلی به آن بی توجهی کرده است. از میان این آداب و رسوم و آئین ها می توان به آئین مزارهای مقدس و زیارت آنها اشاره کرد که گرچه بندرت در میان پارسیان (زرتشتیان) هند وجود دارد، اما بخش بسیار مهمی از زندگی زرتشتیان ایران است.^۱ هر دهکده زرتشتی در ناحیه یزد زیارتگاههای کوچک خاص خود را دارد که به ایزدان (Yazatas) گوناگون بویژه به مهر، وهرام، سروش، و اشتاد اختصاص دارد. البته این نکته تنها برای روستائینی که همیشه و مرتب به برگزاری این آئین ها می پردازند روشن است.

را تأمین کرده و از بی حرمتی نگاهدارد.

یکی از این اهداف پیوستگی‌های شفاهی این بوده است که تفاوت اساسی يك زیارتگاه زرتشتی از زیارتگاه اسلامی شناخته نشود. آئین بزرگداشت مرده در میان اعراب بدوی وجود داشت،^۲ و گرچه پیامبر اسلام خود آنرا رد کرد، اما این آئین وارد اسلام شد، و قبر افراد مقدس به جای قبر قهرمانان جنگجو مورد ستایش قرار گرفت. بدین ترتیب بود که زیارتگاه نمونه شیعی در قبر يك فرد مقدس تجسم پیدا کرد و به همین خاطر مشهود و قم به عنوان زیارتگاههای بزرگ ایران به محل دیدار زائران از مقبره‌ها تبدیل شده در کنار این دو زیارتگاه اساسی، در سراسر سرزمین ایران، پناهگاههای کوچکی در محل قبر برخی از مردان پارسا و مقدس، که به امامزاده و یا پیر معروف هستند، ساخته شده است.

برعکس، زرتشتیان هرگز قبر را تبدیل به پناهگاه نمی‌کنند. آنها از ناپاک شدن جنازه وحشت دارند و این کار را نوعی گناه در حق زمین می‌دانند. زیارتگاههای روستایی آنها چنانکه همه جا می‌توان دید، محل تقدیس خدایان معنوی و برون جسمی (Yazatas) است که در گاه آنها نیایش و دعا خوانده می‌شود. اما زرتشتی‌ها برای نگهداری این زیارتگاهها، پسوند «پیر» را به معنای همان «مرد مقدس» بر آنها افزوده‌اند؛ برای نمونه می‌توان به پیر مهر ایزد، پیر تیر و تشر اشاره کرد. زرتشتی‌ها به جمع زیارتگاههای خود پیران می‌گویند. شگفت‌انگیزتر اینکه زیارتگاههای سروش در روستاهای یزد در معمولاً به خواجه خضر^۳ منسوب می‌کنند. در شهر یزد يك زیارتگاه نیز به الیاس نسبت داده می‌شود. خضر و الیاس هر دو مردان ناپدید شده (رجال الغیب) اسلامی هستند که هرگز نمرده‌اند، چون با نوشیدن آب جاودانی (حیات) میان این جهان و آن جهان در گردش هستند، و این درست همانند سروش، ایزد پیام آور، در دین زرتشتی است. از آنجا که این افراد پیرهای زنده هستند، زرتشتیان می‌توانستند بدون زیر پا گذاشتن اصول زرتشتی نام آنها را گرفته بر زیارتگاههای خود بگذارند. در برابر، آئین بزرگداشت قبر آنچنان میان مسلمانان ریشه‌دار است که حتی در زیارتگاههای

خاص خواجه خضر نیز چیزی به شکل قبر دیده می‌شود.^۴ اگر کسی بخواهد به پژوهش پیرامون آن شیء قبر گونه بپردازد، کسانی را می‌بیند که می‌گویند خضر هنگام آمدن به این زیارتگاه روی این سنگ می‌خوابد. برخی دیگر که تا حدی دچار سردرگمی شده‌اند بر آن هستند که آن شیء يك قبر واقعی یعنی ویژگی ضروری يك زیارتگاه شیعه است.

بنابراین زیارتگاههای زرتشتی، می‌بایست به عنوان يك اصل حفاظتی، نوعی شباهت با احکام عملی اسلامی پیدا کند تا بتوان به بزرگداشت آن پرداخت. حال که این موضوع روشن شد، باید به زیارتگاههای بزرگ یزد و بزرگداشت آنها بپردازیم. در یزد شش زیارتگاه به چشم می‌خورد، چون در کنار پنج زیارتگاه «کوهستانی» در تپه‌های اطراف یزد، زیارتگاهی نیز در دشت یزد درست در شرق شهر برپا شده است. مردم سالانه، به زیارت این زیارتگاهها می‌روند و به نظر من در مورد کهن بودن این مکانهای مقدس و تعلق آنها به دوره‌های باستانی نباید شك داشت. اینها از یکسو نشانه تداوم و پایداری يك سنت محلی هستند، از سوی دیگر مسأله دور بودن زیارتگاههای کوهستانی و دشواری راه رسیدن به آنها مطرح است. تا همین اواخر، سفر به هر يك از آنها بوسیله خر بسیار طولانی، خسته‌کننده و خطرناک بود. اینکه زرتشتی‌ها می‌باید مراسم باستانی و مقدس را در این مکانها حفظ کرده و تداوم بخشند قابل فهم است. اما اینکه بگوئیم در روزهای سخت و دشوار اسلام، در اینجا آغاز به عبادت و پرستش کرده‌اند به سختی قابل پذیرش است.

با این همه، داستانی که امروزه به باور عمیق همه، اساس مقدس شدن این پناهگاهها شده، به برآمدن اسلام مربوط بوده و آنرا می‌توان بدین شرح دانست: هنگامی که یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی از دست اعراب مهاجم می‌گریخت، خانواده او به شهر بیابانی یزد پناه آوردند. در اینجا هم اعراب در پی آنها آمدند، و به همین خاطر ملکه ساسانی و بچه‌های او به ناچار دوباره رو به گریز گذاشتند. خود ملکه هنوز اندکی از حصارهای بلند شهر دور نشده بود که خستگی و بی‌حالی او را از

فرایند طولانی رشد کرده‌اند. گفته می‌شود که راز هر داستان نیز در خواب و رویای يك شخص برگزیده آشکار شده است، و هیچکس از افراد موجود در ماجرای تعقیب و گریز اصلی باقی نمانده است تا شرح داستان را بگوید (البته بجز سربازان عرب، که آنها هم حق بازگویی آنرا نداشتند). این الهام بخشی در مورد چند زیارتگاه دیگر در زمانهای اخیر و ظاهرأ در اواخر قرن نوزدهم روی داده است. از میان همه اینها، تنها يك زیارتگاه دارای آثار نوشته شده‌ای است که از این افسانه حمایت می‌کند و آن زیارتگاه «بانو پارس» است.

از دیگر زیارتگاههای کوهستانی، سه زیارتگاه به نام محل معروف هستند (نارکی، نارستان و هریشت). یکی نیز «پیر سبز» خوانده می‌شود که به سر سبزی بدیع و باشکوه این پناهگاه اشاره می‌کند که در میان سنگ و صخره‌های آهکی بدون آب و علف قرار گرفته است. زیارتگاه ملکه مادر به «سه تاپیر» معروف است. این پناهگاه مقدس سه حفره کوچک بریده سنگی دارد که اکنون پائین تر از سطح شن‌های روان قرار گرفته است، و در نزد مردم به «سه تاپیر» (مقدس سه گانه) معروف می‌باشد و گفته می‌شود که همراه ملکه مادر دو تن نیز به درون زمین بلعیده شده‌اند.

زیارتگاه (مزار) «بانو پارس» نه تنها یگانه مزاری است که سنگ نوشته‌های آن به افسانه مربوطه اشاره می‌کند، بلکه تنها زیارتگاهی نیز هست که داستان آن با جزئیات دقیق گفته شده و تا اندازه‌ای نیز از واقع‌گرایی برخوردار است. این پناهگاه مقدس در کوههای دور دست شمال غرب دشت یزد، که از اغدا چندان دور نیست قرار گرفته است و بقایای راه شاهزاده خانم گریزان نیز در امتداد دشت تا نزدیک شمال روستای کنونی اردیجان به چشم می‌خورد.

در اینجا است که گفته می‌شود شاهزاده خانم ایرانی از ضعف تشنگی از يك روستایی درخواست آب کرده است. روستایی گاو خود را برای او دوشیده، اما درست هنگامی که کاسه پر شیر شده بود حیوان با لگدی آنرا به زمین انداخته است. چون مهاجمان عرب به او نزدیک

پای انداخت و در دل خاک فرورفت. بچه‌های او پراکنده شدند و هر يك به تنهایی به کوهستانهای اطراف گریختند. سربازان عرب ردپای آنها را گرفته و در پی آنها رفتند. هر يك از شاهزاده‌ها و یا شاهزاده خانم‌ها آنقدر به مبارزه پرداختند که رمق از جانشان رفت. همه آنها در اوج ناامیدی و پریشان حالی به درگاه خداوند زاری کردند و بدین گونه بود که کوه دل باز کرد و هر يك رازنده به درون خود برد و سپس به روی مهاجمان بسته شد. به همین ترتیب زمین دل باز کرد و ملکه ایران یعنی مادر آنها را به داخل خود برد.^۵

زرتشتی‌ها به این افسانه اعتقاد شدید و عمیقی دارند و این مسأله برایشان بسیار پر اهمیت است. درست است که خود یزد گرد سوم کمتر نشانه‌ای از تقدس داشت و یا حتی چنین ادعایی هم نمی‌کرد، اما آخرین نماینده يك سلسله طولانی از پادشاهانی بود که به اعتقاد مردم از ویشتاب نخستین فرمانروای روی زمین که مذهب زرتشتی را برای خود برگزید، سرچشمه می‌گرفت. بدین خاطر او از فره ایزدی برخوردار بود، و داستان رنجها، تنهایی، خستگی و هراس فرزندان او که تحت تعقیب دشمن... بودند، هم نماد اندوه جامعه زرتشتی برای پادشاهان خود است و هم بیانگر غم عمیق خودشان به عنوان يك اقلیت مورد آزار و ستم... گذشته از این، بر اساس افسانه مورد نظر، اورمزد (اهورامزدا) مهربانی خود را از ارزانی داشت تا پیروان خود را درست در برابر چشم کافران بی‌ایمان عرب از دست آنها نجات دهد. بدین گونه، افسانه همسر و فرزندان یزد گرد هم نشان ایمان را در خود دارد و هم امیدواری را. با این همه، اگر به پایه‌های ایمانی و مذهبی مورد نظر نگاه نکنیم، این افسانه‌ها بی‌هوده جلوه کرده و بدون برخوردار از پایه و بنیان تاریخی، ساخته دوره‌های بعدی قلمداد خواهد شد. گفته می‌شود یزدگرد نه تنها خانواده بلکه تمامی دربار باشکوه خود را در دوره جنگ و گریز طولانی‌اش با اعراب همراه داشت، و تنها هنگامی که به ناحیه دور دست خراسان رسید، ارتشهای عرب با او رویاروی شدند. گذشته از این، یکسانی و هماهنگی افسانه‌ها نشانگر این نکته است که در يك

اینجا بود که کوهستان به شیوه‌ای معجزه آسا دهان باز کرد و او را زنده به درون سنگ‌های خود برد. تکه‌ای از پوشش او لابلای سنگها باقی ماند و سده‌ها از سوی مردم مقدس شمرده می‌شد.

اهمیت عنصر تاریخی این داستان، یعنی ازدواج امام حسین (ع) با دختر پادشاه ایران، در سنت تشیع با اهمیت است و اعتبار آن هم از برخی کارهای نوشتاری (مکتوب) گرفته شده است. افسانه مربوط به خود زیارتگاه یا به‌طور کلی نادیده گرفته شده و یا از سر اعتقاد و ایمان مذهبی پذیرفته شده است. اما به تازگی سید جعفر شهیدی دانشمند ایرانی، پژوهش بسیار مهمی درباره این سنت به‌طور کلی انجام داده و اشاره ویژه‌ای به زیارتگاه بی‌بی شهربانو درری کرده است.^۷

سنت تاریخی نوشتاری ثبت شده درباره شهربانو مادر امام زین العابدین (ع) به این شرح است: ابن سعد (مرگ در ۸۴۴ میلادی) در کتاب «طبقات» خود می‌نویسد: «مادر او دختر برده‌ای (ام‌ولد) بنام غزاله بود که پس از حسین با یکی از پیروان او بنام زبید ازدواج کرد و عبدالله بن زبید را برای او به دنیا آورد.»^۸

ابن قتیبه (مرگ در ۸۸۹ میلادی) این داستان را تا اندازه‌ای گسترش داده و می‌نویسد «علی اصغر* پسر حسین (ع) تنها کسی بود که فرزندان حسین از پشت او به زندگی خود ادامه داده‌اند. گفته می‌شود که مادر او یک زن سندی بنام سلوفا، یا به گفته‌ای غزاله، بود که پس از حسین (ع) به همسری زبید، پیرو او درآمد. از او عبدالله بن زبید به جهان آمد که با علی بن حسین (ع) از یک مادر است.»^۹

نخستین مطلب مربوط به دودمان پادشاهی علی بن حسین (ع) در کتاب یعقوبی مورخ شیعه آمده است که همزمان با ابن قتیبه می‌زیست و کتاب می‌نوشت. یعقوبی می‌نویسد «از جمله فرزندان حسین (ع)، یکی علی اکبر بود... که مادرش لیلا دختر ابو مرثه بن عروه بن مسعود الثقفی بود، و دیگری علی اصغر که مادرش حرار دختر یزدگرد بود و حسین (ع) او را غزاله می‌نامید.»^{۱۰}

در کتاب فرق الشیعه نوشته نوبختی (در نیمه نخست

می‌شدند، شاهزاده خانم ناچار شد با گلولی سوخته از تشنگی به فرار خود ادامه دهد. او به سوی کوه‌ها روی آورد (و گفته می‌شود که راه قدیمی زیارتگاه روی رد گامهای او ساخته شده است)، خود را به درون بستر یک رودخانه خشک پوشیده از تخته سنگهای بزرگ کشاند و همچنان رو به سوی بالا می‌گریخت تا سرانجام ناامید شد و با فریاد بلند به درگاه خداوند زاری کرد. خداوند صخره روبرو را به رویش گشود. هنگامی که با شتاب به داخل صخره می‌رفت، تکه‌ای از پوشش او در لای سنگ [در حال بسته شدن] گیر کرد. و گفته می‌شود که این تکه از پوشش او تا همین ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال پیش در لابلای صخره دیده می‌شده تا اینکه در اثر بوسه‌های زائران پرهیزگار سرانجام پوسیده و از بین رفته است. پیر مردان محل می‌گویند که پدر بزرگان نشان این پارچه را دیده‌اند.^۶

مزار بی‌بی شهربانو

پیش از بررسی و پژوهش بیشتر درباره این افسانه و زیارتگاه (مزار) مربوط به آن، باید افسانه دیگری را که از بسیاری جنبه‌ها شبیه به این است و به زیارتگاه اسلامی بی‌بی شهربانو در مناطق دور دست شمالی مربوط می‌شود بررسی کنیم. این زیارتگاه در بالای تپه‌ای بر دامنه دشت شهر کهن پادشاهی ری قرار گرفته است و افسانه شیعی بسیار مردمی آن بدین شرح است: یکی از دختران یزدگرد سوم به نام شهربانو به وسیله اعراب اسیر شده و به مدینه برده می‌شود و در آنجا به همسری حسین (ع) فرزند علی (ع) درمی‌آید. شهربانو برای حسین (ع) فرزندی به نام علی زین العابدین (ع) به دنیا می‌آورد که امام چهارم شیعیان می‌شود. پس از داستان غم‌انگیز کربلا، شاهزاده ایرانی، که حسین (ع) او را پنهان کرده بود، سوار بر اسب همسر خود می‌گریزد و برای نجات جان خود در حالیکه دشمنانش در پی او هستند، به سوی ایران می‌تازد. هنگامی که شهربانو به نزدیکی ری می‌رسد، دشمنانش به او نزدیک می‌شوند و او در اوج ناامیدی و پریشانی تلاش می‌کند از خداوند کمک بخواهد؛ اما به جای گفتن یا الله‌هو، زبان خسته و تشنه او نتوانست بدرستی آن کلمه را بگوید و «یا کوه» گفت: در

یکی را به حسین بخشید و این دو دختر در نزد این دو بزرگوار در حالت نفاس رحلت کردند و آن دختری که مصاحب حضرت حسین (ع) بود در حالت نفاس علی بن الحسین وفات یافت. و یکی از زندهای مریبه اولاد پدر حضرت علی بن الحسین متکفل امور آن حضرت شد تا اینکه آن حضرت بزرگ شد و مادری از برای خود غیر از آن زن مریبه نمی دانست.^{۱۴}

در واقع روایت نخستین شیعه از روایت سنی که شیعه آنرا بی اعتبار می داند، حمایت می کند، چرا که در روایت نخستین شیعی ویژگی های ناخوشایند روایت سنی حفظ شده است، هر چند که تلاش شده است درباره این ویژگی ها توضیح ارائه شود. بنابراین از شواهد و مدارک گوناگون چنین برمی آید که: مادر علی (ع) در واقع ام ولد (دختر برده) حسین (ع) بوده که نام و پیشینه خانوادگی او (احتمالاً سندی) روشن نیست؛ و اینکه پس از مرگ حسین (ع) دوباره ازدواج کرده است. یک سنت شیعی بتدریج رشد کرد که این واقعیات ناخوشایند را توضیح داد و تأکید کرد که مادر راستین او نه یک زن برده، بلکه یک شاهزاده ساسانی بود که با وجود بر خورداری از این جایگاه بزرگ، پیش از آنکه نامی از خود در تاریخ بگذارد، دیده از جهان فرو بست. زمان می طلبد تا نام این شاهزاده ناشناس مشخص شود، چرا که در این منابع نخستین یا نامی از او برده نشده است یا چند گونه نام که برخی عربی است و برخی فارسی، نامهای خاص نیست بلکه نامهای افتخار آمیزی است که به او داده شده است.

روایت شیعی در دوره های نخستین اسلام تشریح شد. بدین گونه، شیخ کلینی (در گذشت سال ۹۴۰) می گوید که مادر علی (ع) نه نزد عثمان، بلکه به نزد عمر، آورده شد. این روایت دو واقعیت تاریخی را نادیده می گیرد؛ نخست اینکه عمر در ۶۴۴ میلادی مرد، در حالیکه علی تا سال ۶۵۷، یعنی یک سال پس از مرگ عثمان به دنیا نیامده بود؛ دیگر اینکه خراسان در زمان خلیفه عثمان فتح شد. به نوشته کلینی، «عمر در پی آزار رساندن به شاهزاده بود، اما علی (ع) پدر حسین (ع)

سده دهم میلادی) آمده است که «علی (ع) فرزند یک دختر برده (ام ولد) بنام سلوفا بود؛ که پیش از اسارت جهانشاه نام داشت. و او دختر یزد گرد آخرین پادشاه ایران بود».^{۱۱}

نویسنده کتاب تاریخ قم (که در سال ۹۸۸ میلادی نوشته شد) می گوید که مادر امام علی (ع) (زین العابدین)، پسر حسین (ع)، «شهربانو، دختر یزد گرد» بود و او به هنگام زادن علی چشم از جهان فرو بست.^{۱۲} نویسنده این کتاب روایت دومی را می گوید که بر آن اساس مادر علی (ع)، سلامه (سولاغه) نام داشته، اما نام واقعی او جهانشاه بوده که همان دختر یزد گرد است، و در کنار قبر عموی فرزندش، یعنی حسن (ع) در مدینه بخاک سپرده شده است».^{۱۳}

بنابر این در مورد نامهای سلامه (سولاغه) و «غزاله» به عنوان مادر علی (ع) تا حدی تداوم تاریخی به چشم می خورد و در این باره نیز توافق هست که او زنی بوده که به اسارت گرفته شده بود. اما در مورد هویت و سرنوشت بعدی او میان روایات شیعی و سنی مورد اشاره ابن سعد و ابن قتیبه تفاوت بسیار به چشم می خورد. اما جالب این است که یک سنت ظاهر معتبر و نخستین شیعه وجود دارد که این دو روایت متفاوت را به نوعی با هم نزدیک و یکسان می سازد. این روایت به وسیله ابن بابویه (یا شیخ صدوق. مرگ در ۹۸۸) و در کتاب عیون الاخبار الرضا، به نقل از سه واسطه از گفته فردی به نام سهل بن قاسم نوشجانی، یکی از معاصران امام رضا (ع) (مرگ در ۸۱۸ میلادی) نوشته شده است. از گفته سهل، داستان زیر روایت شده است:

از محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت حدیث کرد ما را عور بن محمد و او گفت: حدیث کرد مرا سهل بن قاسم النوشجانی و او گفت که حضرت رضا (ع) در خراسان به من فرمود که میان من و شما نسبت قبیله او بیله است. من عرض کردم ایها الامیر آن نسبت چیست؟ فرمود که چون عبدالله عامر کردند خراسان را فتح کرد و دختر از یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بدست آورد و آنها را نزد عثمان بن عفان فرستاد و او یکی را به حسن و

سایر نامها، هم در روایات نبشته و هم مردمی داستان شاهزاده ایرانی، به او داده شده است. این در واقع يك عنوان است تا يك نام و در اصل «بانوی سرزمین» معنی می دهد. نه زرتشتی ها و نه مسلمانان هیچیک از آن به عنوان نام خاص استفاده نکرده اند، اما این نام دوبار در شاهنامه حماسه ملی ایران به عنوان لقب يك بانوی سلطنتی پارتی آمده است^{۲۰} و در این اواخر به عنوان لقب ملکه وقت ایران زنده شده بود. در دوره ساسانیان برای اشاره به عنوان همسر شاه شاهان از واژه پان شن^{۲۱} استفاده می شد. اگر چه واژه بانو در آن زمان برای خود ملکه استفاده نمی شد، اما برای اشاره به ایزد بانو آناهید به کار گرفته می شد. آتشی که در استخر برای آناهید اختصاص داده شده بود، «آتش بانو آناهید» خوانده می شد،^{۲۲} و نرسی در کتیبه پای کولی (Paikuli)، می گوید: «اورمزد و تمام خدایان، و آناهید که بانو خوانده می شود».^{۲۳} يك تندیس گوهری مربوط به دوره ساسانی که گمان می رود بیانگر ایزد بانو آناهید باشد تنها کلمه «بانو» را به عنوان نشانه شناسایی در پائین خود دارد.^{۲۴} در يك آئین نیایش زرتشتی مربوط به ایران دوران میانه، از ایزد بانو اردویسور به عنوان «بانو» نام برده شده است^{۲۵}، و در اسناد زرتشتی مربوط به دوران اسلامی اشاره های زیادی به «بانو آناهید»^{۲۶} و نیز به «اردویسور بانو»^{۲۷} یا «اردویسور بانوی آنها» شده است.^{۲۸}

آناهید را در ایران باستان پرستش می کردند و کیش او در دربار ایران هم در روزگار پایانی هخامنشیان و هم ساسانیان (نشانه های مربوط به دوره پارتیان ناچیز است) اهمیت برجسته ای داشت. بنابراین این احتمال بسیار زیاد هست که زیارتگاه ری شاهی از دوران کهن به عنوان «بانوی سرزمین» (یعنی ایران) به او اختصاص یافته بود. آناهید ایزد بانوی آنها و ایزد بانوی باروری بود، و حداقل در دوران اسلامی تنها زنان به دیدن این زیارتگاه می رفتند و راز و نیاز اساسی آنها در آنجا احتمالاً پیدا کردن شوهر و آوردن فرزندان بود. گرچه زیارتگاه در بلندی در دامنه تپه قرار گرفته است، اما با آب نیز رابطه دارد، چون يك چشمه مقدس در پائین کوهستان وجود

مداخله کرد و به او امر کرد که بگذارد از میان افرادی که در آنجا گرد آمده بودند شوهری انتخاب کند. او فوراً به سوی حسین رفت. هنگامی که علی از او پرسید نامش چیست، پاسخ داد شهر بانو، در حالیکه علی (ع) به او گفت: نه، تو جهان شاه هستی».^{۱۵}

این روایت در برگیرنده هسته اصلی داستانی است که در چندین اثر دیگر تکرار شده است، که پرداختن به آنها لزومی ندارد: اساس داستان این است که شاهزاده به نزد عمر آورده شد، بوسیله او مورد تهدید قرار گرفت (که معمولاً با برده های فروخته شده چنین می کردند) و توسط علی (ع) نجات یافت: و یا از سوی او به حسین (ع) داده شد و خود شاهزاده، حسین را به عنوان همسر برگزید. در هیچکدام از این بررسی ها چیزی درباره سر نوشت نهایی شاهزاده گفته نشده است.

اعتقادات مردمی مربوط به ربط دادن شاهزاده به منطقه ری را می بایست در تعزیه ها و مراسم عزاداری سالانه به افتخار امام حسن (ع) و امام حسین (ع) جستجو کرد. با این همه، برپایی این مراسم از قرن هیجدهم میلادی پیش تر نمی رود^{۱۶} و بنابراین روشن نمی کند که سر نوشت شهر بانو چگونه به شهر ری ارتباط پیدا کرده است. عبدالحسین نوایی دانشمند ایرانی که به پژوهش درباره این نکته پرداخته است بر آن است^{۱۷} که می بایست يك زیارتگاه یا مزار پیش از اسلام، یعنی احتمالاً زرتشتی در ری وجود داشته باشد که تقدس آن، این ارتباط را به وجود آورده است. این پیشنهاد تا حد زیادی منطقی به نظر می رسد، و باستانی پاریزی نیز که پیش از این در مورد برخی از تپه ها، قلعه ها و پل های بیشمار موجود در ایران معروف به دختر و بانو (دوشیزه)^{۱۸} پژوهش کرده آنرا دنبال کرده است. به اعتقاد او این مکانها در بسیاری موارد به تنها ایزد بانو (اللهه) بزرگ زرتشتی یعنی اردویسور آناهید ارتباطی کهن داشته اند. پاریزی در سال ۱۹۶۵ کتاب طولانی تری درباره این موضوع انتشار داد و گذشته از شباهت بسیار میان این مکانها، ارتباط ویژه ای میان این ایزد بانو و زیارتگاه ری پیدا کرد.^{۱۹} احتمال چنین رابطه ای بسیار زیاد است، و یکی از دلایل شناختی برای وجود این رابطه، نام خود شهر بانو است که بیش از

احتمالاً از همان دوره‌ای که زیارتگاه به يك مزار مقدس اسلامی تبدیل شد.^{۳۱} در دوره صفوی این ساختمانها گسترش پیدا کرد، و در دوره قاجار نیز بخش‌هایی به آن افزوده شد. در درون پناهگاه مقبره‌ای است که در سالهای آغازین سده پانزدهم میلادی بر آن کنده کاری شد و گمان می‌رود که بقایای جسد شاهزاده را دربردارد (چیزی همانند قبر «خواجه خضر»). بر کنده کاری روی سنگ مزار نوشته شده است: «هذه المقبره الام المؤمنین و خیر الخواتین سی شهر بانو قدس اللہ سرها» (این آرامگاه مادر مؤمنان است، بهترین و ستایش برانگیزترین شاهزادگان، بانوی من شهربانو، که خداوند راز او را مقدس بدارد).^{۳۲} در زیارتنامه مخصوص زیارتگاه، شاهزاده ایرانی اینگونه نامیده شده است: شهربانو، دختر یزدگرد، شاه جهان، شاه زنان^{۳۳} و جهان بانو. چنین گمان می‌رود که این نام‌ها در واقع لقب‌های کهن مربوط به ایزدبانو آناهید باشد که بعد از ربط یافتن داستان شهربانو دختر یزدگرد به زیارتگاه، به آن پیوست خورده است. اگر چنین باشد، این کار می‌بایست در دوره میان اواخر سده نهم میلادی، یعنی دورانی که یعقوبی کتاب خود را می‌نوشت، و سده دهم، صورت گرفته باشد یعنی دوره‌ای که عناوین شهربانو و جهان‌شاه به نامهای خاص شاهزاده ایرانی تبدیل شدند.

گروندگان به اسلام ماجرای دختر یزدگرد را (احتمالاً در کمال صداقت) برای تداوم بخشیدن وفاداری‌های خود به زیارتگاه بانو (آناهید)، با خشنودی تمام پذیرفتند، چون این ماجرا میان میهن کهن آنها [ایران] و ایمان جدید (اسلام) ارتباط برقرار می‌کرد. با این همه شباهت میان دو داستان آنقدر زیاد است که وابستگی یکی به دیگری را می‌توان تشخیص داد. به این ترتیب می‌توان به‌طور منطقی چنین حدس زد که داستان اصلی زیارتگاه نخستین، تحت تأثیر آموزه‌های نو در ری، رو به تکامل گذاشته است.

از سوی دیگر، در مورد زیارتگاه یزدمدارک قوی تری وجود دارد که نشان می‌دهد آن نیز در اصل به آناهید، ایزدبانوی آبهار ربط داشته است. زیارتگاه در بالای کوهستانها واقع نشده، بلکه بر روی يك سکوی

دارد و در کنار آن يك درخت توت بزرگ دیده می‌شود که زائران برای برآورده شدن دو خواسته خود، پارچه‌هایی را به شاخه‌های درخت گره می‌زنند.^{۲۹}

در قرن دهم میلادی هنوز در ری زرتشتیان زندگی می‌کردند، اما مدتی پیش از سلطه مسلمانان بر آنجا، تمامی این منطقه تحت نفوذ آنها بود. به یقین می‌توان حدس زد که این زیارتگاه همانند امروز، زائران بسیاری را از بیرون دروازه و مرزهای شهر به سوی خود می‌کشیده است. گروندگان معمولی به اسلام که دانش فقهی نیز نداشتند، احتمالاً در این زیارتگاه مراسمی به پا می‌کردند. اما در اسلام توحیدی نذر کردن برای يك ایزد بانو جایگاهی نداشت. پرستش ایزدبانو آناهید کم کم اعتبار و شهرت خود را از دست می‌داد، و در همان حال داستان شهربانو همسر ساسانی امام حسین (ع) شهرت و اعتبار به دست می‌آورد. با دادن لقب «مادر ۹ امام»، به شاهزاده‌ای با خون پادشاهی ایرانی، چهره‌ای انسانی ساخته شد که توانست با برخورداری از يك پیشینه کهن و تقدس کافی، به عنوان بانوی ری شناخته شود.

هنگامی که هویت او شناخته شد، میان همسر امام حسین (ع) شهید بزرگ کربلا و این زیارتگاه کوهستانی که در آن «بانو» همچنان به عنوان يك حضور زنده ستایش می‌شد، رابطه برقرار شد. و بدین گونه می‌توان چنین گمان زد که چرا بر اساس این افسانه شاهزاده ایرانی زنده به میان سنگ‌های کوه پناه برده است. بنیان اصلی زرتشتی داستان، همچنان مردمی ماند و در مراسم عزاداری مربوط به بزرگداشت پنهان شدن (غیب شدن) شهربانو تجلی پیدا کرد.^{۳۰} داستان کسانی که زنده به زمان پس از خود گام می‌گذارند در سایر سنت‌های ایرانی دیده می‌شود (بویژه در داستان کیخسرو) و بدین گونه با اندیشه ایرانی همراه می‌ماند. اعتقادی شبیه به این در میان ایرانیان شیعی در مورد امام دوازدهم ریشه پیدا کرد.

طبیعی است که بارنگ تازه گرفتن تدریجی مفاهیم زرتشتی، زیارتگاه ری از نظر بسیاری از مردم به عنوان آرامگاه واقعی شهربانو قلمداد شد. کهن‌ترین بخش ساختمانهای موجود، به سده دهم میلادی می‌رسد، یعنی

آناهید در ری با خبر شده بودند. آنها نیز، بیشتر از معاصران مسلمان خود مدارک و ابزارهای لازم برای بررسی اعتبار تاریخی این داستان نداشتند. این داستان می‌بایست نظر آنها را بسیار به خود جلب کرده باشد، چون برای سوگواری برای سقوط ساسانیان دلیل بیشتری از هموطنان غیرزرتشتی خود داشتند. بنابراین، باید چنین فرض کرد که این داستان بتدریج به هویت تاریخی بانویی که روحانیون مذکور در خدمت او بوده‌اند تبدیل شده است...

گذشته از این احتمال دارد که با گسترش فشارهای اعراب، تمایل به باور کردن و ایمان آوردن به این داستان سرعت پیدا کرده باشد. گرچه زرتشتیان با قدرت هرچه تمامتر دین کهن خود را حفظ کردند، اما در قرن نوزدهم حتی در پارس اقلیت به‌شمار می‌رفتند و نمی‌توانستند کاملاً از نفوذ اکثریت مسلمان در امان باشند. یکی از سلاح‌های قدرتمند موجود در نزد مسلمانان که هنوز هم مطرح است، ریشخند و تمسخر بود و هنگامی که کیش مزار مقدس در ایران رواج یافت، اماکن مقدسه زرتشتی هدف تحقیر و تمسخر قرار گرفتند و مکان‌های خالی بدون سر نشین و بدون هیچ‌گونه رابطه تاریخی در نظر گرفته شدند. داستان شهر بانو این ارتباط تاریخی را به وجود آورد بدون اینکه کیش واقعی پرستش قبر را که زرتشتی‌ها از آن نفرت داشتند، زنده کند.

این عامل، و در کنار آن ناگوار بودن عمیق داستان برای زرتشتیان احتمالاً نشان می‌دهد که چرا داستان شاهزاده خانم ساسانی برای بانو پارس انتخاب شده است. به‌طور دقیق نمی‌توان حدس زد که این کار چه زمانی صورت گرفته است. اگر هم بپذیریم که روایت مورد بحث در مورد زیارتگاه ری در اوایل قرن دهم شکل گرفته، با این همه مدرک دقیقی در رابطه با زیارتگاه تا سال ۱۶۲۶ میلادی وجود ندارد. در آن سال روحانیون زرتشتی ترك آباد، روستای نزدیک بانو پارس، به هم‌کیشان خود در هندوستان نوشتند که یک فرد غیر روحانی هندی، یعنی یکی از فرستادگان پارسیان هند، در نزد آنها است و او در کنار سایر زیارتگاهها، به محل زیارت خاتون بانو پارس، احترام می‌گذارد.^{۳۷} خاتون

صخره‌ای چند متر بالاتر از یک بستر رودخانه قرار گرفته است، که در زمان آمدن باران تبدیل به یک منبع بزرگ آب می‌شود. این صخره مقدس در کنار بالاترین نقطه برخورد سه رودخانه قرار گرفته است، که در آنجا آب سیل از بالای یک حوزه کوهستانی مرتفع از طریق یک تنگه باریک به سمت غرب می‌ریزد. درست در پائین زیارتگاه، دو جریان دیگر رودخانه از شمال و جنوب به هم می‌رسند و آب هر سه جریان به جریان چهارمی که باز هم از سمت جنوب می‌آید، می‌پیوندد.

بنابراین می‌توان گمان زد که زیارتگاه «بانو پارس» یک زیارتگاه باستانی متعلق به آناهید ایزدبانوی آنها بوده است و چون یزد در کناره سرزمین پارس قرار گرفته است، به آناهید به‌عنوان بانوی آن منطقه تقدیم شده است.^{۳۴} باز هم مدارکی هست که نشان می‌دهد کیش ایزدبانو در آن مناطق وجود داشته است، چون در واقع در میان زرتشتیان «آب ناهید» یا «ناهید آبها»، نام محبوبی برای دخترها است^{۳۵} که هنوز هم گاهی به شکل کنونی آن یعنی «اوناهیر» در روستای نزدیک بانو پارس روی دخترها گذاشته می‌شود. روایات زرتشتی با اشاره‌هایی که به بانو آناهید و بانو اردویسور آنها می‌کنند،^{۳۶} نشان می‌دهند که این نام هنوز تا در قرن هفدهم اهمیت خود را از دست نداده است، اما امروزه دیگر فراموش شده و هیچ‌کدام از دو نام دیگر ایزدبانو جز برای زرتشتی‌های محلی که یشت او را تنها به‌عنوان نیایشی برای آنها از برمی‌خوانند، معنی خاصی نمی‌دهد. این امر در وهله نخست تا حدی شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد چون دیگر یشت‌ها از روی متن خوانده می‌شوند.

در توجیه این امر می‌توان گفت دلیلش احتمالاً این است که زیارتگاه آناهید از او گرفته شده و به یک شاهزاده «واقعی» که بجای آناهید مورد ستایش قرار می‌گیرد داده شده است. اما یک پرسش باز هم باقی می‌ماند و آن اینکه چرا زرتشتیان بدون عوض کردن دین خود به داستان این شاهزاده اعتقاد دارند؟ پاسخ این پرسش به اندیشه نیاز دارد، و احتمالاً چندین عامل در این امر دخیل بوده‌اند. جای هیچ تردیدی نیست که روحانیون زیارتگاه آناهید در پارس، از داستان بوجود آمده برای زیارتگاه کهن

نشده است؛ چون میان بانو پارس و پیر سبز (که مدت دو روز سفر با خر از هم فاصله دارند) زیارتگاه بسیار گرامی هریشت قرار دارد که در زمان آمدن هاتاریا دارای داستان مشابه با آنها نبوده است. در واقع داستان شاهزاده خانم فراری در اینجا رواج نیافته است؛ حتی امروزه نیز که در زیارتگاه با مردی پرهیزگار به نام ملاتی (اهل خود یزد) گفتگو می‌کردم، چیزی در مورد داستان نمی‌دانست ولی آنرا به عنوان یک مکان مقدس زیارت می‌کرد. در هریشت، آب وجود ندارد (و در قدیم در زمان زیارت، آب از جاهای دورتر بوسیله شتر به اینجا آورده می‌شده) و ظاهراً هیچ رابطه‌ای هم با آنها نداشتند. در نارکی و نارستان نیز به همین گونه می‌توان بحث‌های مبهمی توسط زائران درباره جزئیات افسانه‌های زیارتگاهها شنید، در حالیکه هر زرتشتی اهل یزد داستانهایی شاهزادگان بانو پارس و پیر سبز را می‌داند.

بنابر این به نظر می‌آید که افسانه‌های این دو زیارتگاه در محیط زرتشتی، کهن‌ترین افسانه‌ها هستند و افسانه بانو پارس در روزگار کهن برای پیر سبز نیز برگرفته شده است، چون این جان نیز زیارتگاه آنهاست (افسانه بانو پارس را باید اولویت داد، چون شباهت بسیار نزدیکی با مسأله شهر بانو دارد و علاقمندی به این زیارتگاه بیانگر اهمیت بیشتر آن نیز هست). افسانه‌های هریشت (شاهزاده عروس شده و کودک او)، نارکی (شاهزاده عروس شده)، نارستان (شاهزاده یا شاهزاده خانم)، و سه تاپیر (ملکه مادر)، ظاهراً در اواخر قرن نوزدهم (یعنی پس از آمدن هاتاریا)، با گسترش افسانه‌های اولیه و در زمانی که سوادآموزی آغاز شد، رایج گردید. زمانی که مدارس (با نفوذ پارسیان زرتشتی هند و با کمک فعالان هاتاریا) به روی زرتشتیان باز شد و سوادآموزی گسترش پیدا کرد، احتمالاً به وجود داستانهایی برای این زیارتگاهها نیاز پیدا شد^{۴۱} و این افسانه‌ها رو به تکامل گذاشت و به سبک زیارتگاههای اسلامی، برای هر کدام زیارت‌نامه‌ای نوشته شد که همه می‌بایست آنرا بخوانند. با این همه اعتبار این افسانه تازه تکامل یافته، همانند داستانهایی بانو پارس و پیر سبز عمیق و مردم‌پسند نیست، چون خود این دو زیارتگاه بسیار کهن بوده و

نامی است که به دختر یزدگرد داده شده است. گاه موبدان زرتشتی نیز از این عنوان استفاده می‌کنند و در زیارت‌نامه مربوط به زیارتگاه نیز این نام آمده است. اما من هرگز نشنیدم که لقب خاتون، در نزد عموم مردم به جای «بانو پارس» استفاده شود. وجود این نام در اوایل قرن هفدهم، نشانه‌ای منطقی از وجود این افسانه در آن زمان می‌باشد. با این همه می‌توان گفت چون کلمه «خاتون» معادل همان «بانو» است، پس نمی‌تواند خود مدرک قابل قبولی در این رابطه باشد. برای یافتن این مدرک ناچار می‌باید منتظر سال ۱۸۵۴ باشیم که مانکجی لمیجی هاتاریا، اولین فرستاده پارسیان یا زرتشتیان هند، به ایران وارد شد.^{۳۸} هاتاریا متوجه شد که افسانه شاهزاده خانم فراری نه تنها در مورد خود بانو پارس، بلکه در مورد پیر سبز،^{۳۹} زیارتگاه کوهستانی شرق دشت یزد نیز رایج است. این زیارتگاه شاید یکی از زیباترین و محبوب‌ترین مزارهای مقدس زرتشتی باشد. همانند زیارتگاه بی‌بی شهر بانو، پیر سبز نیز در بالای یک شیب تپه رو به جنوب بنا شده است. صخره مقدس در کنار یک استخر کوچک آب شیرین قرار گرفته است که بوسیله یک چشمه که به گونه‌ای معجزه‌آمیز از داخل یک صخره عریان دورافتاده در بالای آن می‌جوشد، پر می‌شود. آب به پائین می‌ریزد و به داخل استخری پر از ماهی‌های سیاه بزرگ می‌رود. جریان مسیر آبشار پر از گیاهان روئیده شده سبز است. استخر و صخره مقدس زیر سایه یک درخت بزرگ و کهن آزاد قرار دارد، و گفته می‌شود از همان چوبی روئیده است که شاهزاده ایرانی هنگام بالا آمدن به سوی کوهستان به آن تکیه می‌کرده و به هنگام رفتن به داخل صخره آنرا در زمین فرو کرده است. حتی در هوای داغ و سوزان اوج تابستان که شیب کوهستان نیز بسیار داغ است، زیارتگاه با درختان و آبشار خود، مکانی خنک و سبز به وجود می‌آورد. شاهزاده داستان این زیارتگاه «حیات بانو» نام گرفت و احتمالاً این زیارتگاه در اصل برای آنهاست یزد بانوی باروری ساخته شده، و بنابر این خیلی زود با داستان شاهزاده سازگاری پیدا کرده است.^{۴۰} با وجود تعلق اولیه به آنهاست، به طور قطع داستان شاهزاده خانم ایرانی خودبخود از بانو پارس تقلید

وفاداری مردم به آنها نیز بسیار عمیق است.

هاتاریا علاقه خاصی به زیارتگاه بانو پارس داشت. او نیز همانند هندوها از کشتن گاو نفرت داشت، و از قربانی کردن سالانه گاوها در این زیارتگاهها بسیار دلگیر بود و سرانجام موفق شد به این سنت پایان دهد. قربانی کردن حیوانات در گذشته (و هنوز هم) در تمام زیارتگاههای کوهستانی انجام می‌گیرد. اما تنها در زیارتگاه بانو پارس بود که حتی در روزهای تلخ فقر دوران اسلامی، گاو گران قیمت در آنجا قربانی می‌شد. به گفته هاتاریا، گوشت گاو را (زرتشتی‌ها) نمی‌خوردند، بلکه به مسلمانان می‌دادند (و این امر نه تنها با پرهیزکاری هاتاریا، بلکه با احساس دلجویی او برای حیوانات نیز در تضاد بود).^{۴۲} در سروده‌های زرتشتی قربانی کردن ۱۰۰ اسب، ۱۰۰ گاو و ۱۰۰ گوسفند برای آنها به طور مرتب تأیید می‌شود. پلوتارک در نوشته‌های خود تأیید می‌کند که گاوها بویژه برای آنها قربانی می‌شدند، و گفته می‌شود که در ارمنستان که ستایش و پرستش آنها بسیار گسترده بود، گله‌های بزرگ گاو نگهداری شده و به این ایزدبانو تقدیم می‌شد.^{۴۳} در یک متن متأخر زرتشتی به نام نیرنگستان، یک گاو کنار آبها (و شاید برای آبها) قربانی می‌شود.^{۴۴} گاهی قربانی کردن به عنوان یک نوع مراسم در افسانه خاتون بانو توصیه می‌شود، و گفته می‌شود که این خود مجازات سالانه همان گاو است که با لگد زدن به کاسه شیر، نگذاشت شاهزاده خانم ایرانی در اوج تشنگی آنرا بنوشد.

قربانی کردن سالانه حیوانات کوچکتری چون گوسفند و بز هنوز در بانو پارس رسم است. در بی‌بی شهر بانو نیز به همین گونه قربانی کردن گوسفند و بز رسم است و بیرون از زیارتگاه، سنگی نیز برای قربانی وجود دارد. زرتشتی‌ها به همین گونه هرگز حیوانی را در درون زیارتگاه نمی‌کشند. اما در مراسم آنها یک حیوان زنده، در حالیکه شاخهایش آرایش شده است همراه آوای موسیقی و برخلاف گردش عقرب‌های ساعت هفت بار در اطراف صخره مقدس چرخانده می‌شود، و در همان حال جلوی او علف و

شیرینی می‌ریزند. به احتمال بسیار زیاد این مراسم به دوران پیش از زرتشت برمی‌گردد چون پیامبر (زرتشت) بیشتر به قربانی کردن قلب نیکوکار علاقه‌مند بود تا پیش‌کش‌های محسوس قابل لمس. هیچ مدرک روشنی وجود ندارد که بگوید زرتشت در پی پایان دادن به این نوع قربانی کردن‌ها بوده^{۴۵}، اما بنیاد گذاشتن این نوع قربانی‌ها از سوی او نیز کلاً بعید به نظر می‌رسد.

بر اساس نوشته‌های هرودوت مورخ یونانی و بر طبق سنت‌های ایران باستان، بیشتر احتمال می‌رود که در دوران پیش از اسلام در محل زیارتگاههای کوهستانی زرتشتی ساختمان وجود نداشته و تنها صخره‌های عریان به چشم می‌خورده است.^{۴۶} در دوره اسلامی، تا زمانی که موقعیت زرتشتی‌ها در پایان قرن نوزدهم رو به بهبود گذاشت، تنها ساختمان موجود در محل هر یک از زیارتگاهها یک سلول کوچک گنبدی شکل از آجرهای گلی بدون در و پنجره بود، که تنها یک سوراخ و دهانه کوچک به درون آن راه داشت و انسان ناچار بود خم شده و به حالت خزیدن به داخل آن برود. هیچ اثری از خانه‌ها یا ساختمان و بناهای کهنه‌تر نیز در محل به چشم نمی‌خورد. به گمان من این سلولهای کوچک به این خاطر برپا شده تا هم صخره مقدس را از چشم ناپرهیزگاران دور و محفوظ بدارد، و هم ظاهر آن را به شکل نماد اسلامی زیارتگاه در آورد. این ساختمانهای کوچک محقر احتمالاً تنها چیزی بوده که زرتشتیان فقیر می‌توانسته‌اند به پا دارند، و یا سلطه مسلمانان به آنها اجازه می‌داده است. اکنون همه زیارتگاهها بزرگ شده و ساختمانهای کنونی در بانو پارس که در ۱۹۶۲ شروع شد، هنوز (۱۹۶۷) کاملاً به پایان نرسیده است. گرچه این ساختمانها امروزه به نحو چشمگیری بزرگتر از سلولهای کوچک نخستین هستند، اما در برابر عظمت کوهستانهای اطراف آنها، کوچک و حقیر می‌نمایند.^{۴۷}

یکی از تفاوت‌های بزرگ میان زیارت زرتشتی‌ها با مسلمانان این است که مسلمانان، چه زن و چه مرد، با غم و اندوه به زیارتگاههای خود می‌روند و غم را نوعی پیش‌کشی فروتنانه به خداوند می‌دانند؛ در حالیکه از نظر زرتشتی‌ها غم را اهریمن (شیطان) آفریده است، و

2. See: I. Goldziher, **Muhammedanische Studien**, I, 229, ff.

۳. این شرح و تبیین مربوط به زیارتگاه را مدیون آقای بلیوانی هستیم، و این شرح بوسیله دستور خداداد نهریو سنگی، موبد شریف آباد تأیید شد. روستائیان ناآگاه اکنون معنی واقعی مراسم زرتشتی را بخاطر مسلط شدن مراسم اسلامی بر آن نمی دانند. درباره خواجه خضر و الیاس، بنگرید به:

Encyclopedia of Islam, First ed. articles by A.J. Wensinck and M. Longworth - Dames on, "alkhadir", Khwadja Khidr", and "Ilyas".

۴. برای نمونه در زیارتگاه دامنه تپه خواجه خضر در نزدیک شهر کرمانشاه.

۵. شرح جزئیات سنت هر زیارتگاه در اثر ارزشمند زیر دیده می شود:

جمشید سروش سروشیان، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: ۱۳۳۵). صص ۲۰۴ به بعد، در این کتاب اطلاعات مربوط به زیارتگاههای عمده زرتشتیان کرمان نیز آمده است.

۶. شرح دقیق داستان بانو پارس در اثر زیر آمده است: M.M. Murzban, **The Parsis in India** (Bombay: 1917). I. 136-7.

۷. بنگرید به اثر او با عنوان: چراغی روشن در دنیای تاریک، (تهران: ۱۳۳۳)، فصل «بحثی درباره شهر بانو». در رابطه با این اثر بیش از هر چیز خود را مدیون استاد مجتبی مینوی می دانم که هم مرا با این کار آشنا کرد و هم نسخه ای از فصل مربوطه را به بزرگواری نویسنده اصلی، در دسترس من قرار داد.

8. **Tabagat**, Leyden, 1904, V. 156. Vol. XXX. Part 1.

* حضرت علی اصغر در کربلا کشته شد. منظور این قتیبه حضرت زین العابدین است.

۹. المعارف (قاهره: ۱۹۳۵) صص ۹۴.

10. Ed. Houtsma, II, 293: See E. G. Browne, **Literary History of Persia**, I. 131.

11. Ed. Ritter, Istanbul, 1931, 48.

۱۲. به تصحیح سید جلال الدین تهرانی (تهران: ۱۳۱۳)، صص ۹۶-۱۹۵.

۱۳. همان، صص ۱۹۷.

۱۴. ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، جلد دوم با ترجمه و شرح از محمد تقی

اشک ریختن تنها به نیرومندتر ساختن اهریمن می انجامد. زیاد ماندن در بارگاه بی بی شهر بانو بسیار سخت است چون سوگواری و ناله های زنان مسلمان سیاهپوش در آنجا اشک را به چشم هر بیننده ای جاری می کند. ولی در درون زیارتگاه بانو پارس اگر چه زیارت کنندگان به هنگام ورود به فکر فرو می روند و غم و اندوه خود را برای او بیان می دارند، اما هنگامی که در خود زیارتگاه هستند از ته دل احساس خوشحالی می کنند.

نخستین باری که من از این زیارتگاه دیدن کردم در فصل بهار بود، و زائران با لباسهای تمیز سال نو، گلاب و برگ گل های تازه شکفته بهاری را بر روی صخره مقدس می پاشیدند. پس از نماز و قربانی کردن، جشن و شادی و موسیقی، آواز خوانی و رقص و پایکوبی در پرتو نور مهتاب تاپاسی از شب ادامه داشت. زائران اشعار محلی و عامیانه را بدین گونه می خوانند: «ما در آن منزل شاد، شاد آمدم، شاد بودیم، شاد خوردیم، شاد هستیم. شاد و خرم می رویم»^{۴۸}. و بدین گونه است که مسلمانان و زرتشتی ها هر یک به شیوه های گوناگون، در اینجا با غم و اندوه و آنجا با شادی و خرمی، همانند هم به دو جایگاه مقدس بانو ابراز وفاداری و برای آن قربانی می کنند.

منابع

* این مقاله ترجمه ای است از:

Mary Boyce, "Bibi Shhrbanu and the Lady of Pars" in **The Bulletin of the School of Oriental and African Studies**, University of London, Vol. 3, no. 1, fiftieth Anniversary Volume, (1967): 30-44.

۱. داده های سازنده این مقاله را در دوران یکساله فرصت مطالعاتی خود از مدرسه مطالعات شرقی و آفریقای دانشگاه لندن در ۴-۱۹۶۳ به دست آوردم. در بیشتر این دوره یکساله (SOAS) میهمان آقای رستم نوشیروان بلیوانی، رئیس توانمند زرتشتیان دهکده شریف آباد اردکان یزد بودم، و از صمیم قلب خود را مدیون مهمان نوازی، دوستی و کمک های گوناگون او می دانم. من به همراه آقای بلیوانی و اعضاء خانواده او به تمامی زیارتگاههای بزرگ نام برده شده در این مقاله و نیز بیشتر زیارتگاههای کوچکتر روستایی رفتم.

25. Y 6813, aradvi sura banu (see Darmesteter, **Zend-Avesta**, I. 419 N. 25)
26. Saddar Bundelesh. ch. 44, § 25, in Saddar Nasr and Saddar Bundelesh, ed. B.N. Dhabbar. Bombay, 1909, 116 (transl. by Dhabbar in the **Persian Rivayat of Hormazyar Framarz**, Bombay, 1932, 537)
- آناهید بانو:
27. **Darab Hormazyar's Rivayat**, ed. M.R. Unvala, Bombay, 1922, I. 93 (Transl. Dhabbar, op.cit., 96, and cf. 304):
28. **Ibid.**, ch. 78, § 11 (Dhabbar, ed. 149, transl. 559):
- آبان بانو اردویسور
۲۹. توصیف مفصل این چشمه و خود زیارتگاه توسط سید محمد تقی مصطفوی در ماهنامه اطلاعات، جلد ۲، ۱۳۳۱/۱۹۵۲، ۱۵ آمده است (به نقل از شهیدی).
30. E.G. Browne, **Literary History of Persia**, I 131.
۳۱. برای شرح مفصل باستان شناسانه زیارتگاه، بنگرید به مصطفوی، پیشین و نیز به گزارشهای باستان شناسی، جلد سوم (تهران)، ۱۳۳۴/۱۹۹۵، صص ۳۰۵-۲۵۴.
- مجموعه نفیس ابریشم‌های دوره میانه که در ۱۹۲۵ در «بی بی شهر بانو» به دست آمد (بنگرید به Pope, **Survey of Persian Art**, III, 1928)
- در واقع در یک گور از گورهای حدود ۲ کیلومتری جنوب غربی زیارتگاه کشف شد. بنگرید به:
- Gaston Wiet, "Soieries Persanes" in **Mémoires Présentées à l'Insti, tut d'Egypte**, III, 1947, 9.
۳۲. این دست نوشته توسط مصطفوی در منبع پیشین بازخوانی شده است.
۳۳. طبری عنوان شاه زنان را برای پوران شهبانوی ساسانی که در سالهای ۱-۶۳۰ حکومت کرد آورده است. بنگرید به: Noldeke, **Tabari**, p. 399, n.
34. **Darab Hormazyar's Rivayat**, II, 452. Transl., 614.
۳۵. بنگرید به: سروشیان، فرهنگ بهدینان، ۲۰۱.
۳۶. همان. ص ۳۷، یادداشت ۲۸-۲۶.
37. **Darab Hormazyar's Rivayat**, II, p. 159, 1.3; Dhabbar, Transl. 593.
۳۸. گزارش‌ها تاریخاً به انجمن پارسی به زبان گجراتی نوشته شده، اما در نوشته‌های پارسیان به انگلیسی نیز از آنها استفاده شده
- اصفهان (آقا نجفی) عیون الاخبار الرضا (تهران: ۱۲۷۵)، ص ۳۶۹، این منبع بارزش را شهیدی به من داد و ترجمه‌ای از آن هم به فارسی در اختیار من گذاشت.
۱۵. الکافی (تهران: ۱۳۸۱)، ص ۴۶۶.
16. See: C. Virolleaud, **Le Theatre Persan** (Paris: 1950): 7F
۱۷. نشریه ماهنامه اطلاعات، جلد دوم، شماره ۹، آذر ۱۳۲۸.
۱۸. مجله باستان شناسی، بهار ۱۳۳۸، صص ۱-۳۳، در پایان این مقاله مطالب جالبی درباره سنت‌های کهن و مراسم قدیمی در کوهستانهای پاریز در نزدیک کرمان وجود دارد.
۱۹. باستانی پاریزی، خاتون هفت قلعه (تهران: ۱۳۴۴)، ص ۲۷۱. در مه ۱۹۶۵ در Royal Asiatic Society لندن در یک سخنرانی این ارتباط را برقرار ساختم. هنوز کتاب پاریزی در آنجا به دستم نرسیده بود.
۲۰. بر طبق نظر فردوسی در شاهنامه، گیو خواهر خود شهر بانو را به ازدواج رستم در آورد. درباره گیو به عنوان یک پادشاه پارتی بنگرید به:
- Noldeke, **Das Iranische Nationalepos**, second ed. 7.
- در مورد داستان پارتی ویس و رامین بنگرید به:
- Minorsky, **BSOAS**, XI, 41, 1946, 74, FF, XII. 1. 1947. 20 FF., XVI, 1, 1954, 91-92.
- مادر ویس، شهر و شهر بانو نامیده می‌شود، و نیز ماهدخت، شاهزاده ماد و ماه بانو بنگرید به:
- Minorsky, **BSOAS**, XI. 4.755.
- این بانو مدعی است که پیشینه او به جمشید پادشاه اسطوره‌ای می‌رسد و از همسر شاه و شوهر خود بیشتر سابقه دارد.
- بنگرید به:
- Minorsky, **BSOAS**, XII, 1, 30
21. Herzfeld, **Paikuli**. P. 217, No 636. Henning. Sogdica. 17-18.
22. KZ, Kartir, 1.8 (Springling, third- Century Iran, 47: M.L. Haumont, JA, ccxlviii, 3. 1960, 343): nxyt zy MR "T".
23. **Paikuli** (Pahlavi), 1.10 (Herzfeld, 98): nxyt ZYMR "T" SM
24. Horn- Steind off, **Sassanidische Siegelsteine**, Plate VI, No. 1621. inscribed, b'inwky; see Henning, **BSOAS**, XII, 3-4, 1948, p.603, n.1.

«مزار بی بی در مانده» خوانده می شود و امروزه زنان نابارور برای فرزندان شدن در آنجا دعا می خوانند. به نوشته استرک (op.cit. 227-8) مکانی در بخش زرن، میان کرمان و بافق هست که به شکل یک تپه شگفت آور در میان دشت پهناور سر بر آورده است. این تپه ۴۰۰ پا بلندی دارد، و در بالای آن یک مزار هست که به «حیات بی بی» تعلق دارد و من نتوانستم چیزی در مورد آن و پیشینه اش به دست آورم.

۴۱. به احتمال زیاد برخی از این مزارها محل قربانی کردن عبادت کنندگان بوده اند. این قربانی ها برای «اهورامزدا و تمامی خدایان» می شد. این مزارها متعلق به هیچ فرد پرهیزگار مشخصی نیستند.

42. See: op.cit., ch.xiv. P.M. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, London, 1902, 156.

در این کتاب اظهارات هاتاریا با شرح مختصر بر اساس آنچه در اغدا شنیده شده است، آمده است. به گفته او، زرتشتی ها پول گاوهارا پرداختند، اما مسلمانان گاوهارا کشتند و گوشت آنها را خوردند. با این همه، این اظهارات، که بر اساس گزارش مسلمانان چند سال بعد از پایان یافتن این رسوم استوار است، تا حدی بی اعتبار می باشد. هیچ زرتشتی آگاهانه به دست یک غیر زرتشتی قربانی نمی کند. گدایان و فقرای مسلمان به طور مرتب برای به دست آوردن غذا به محل مراسم مذهبی زرتشتی می روند. من از چند تن از مردم کهنسال شریف آباد (نزدیک بانویارس) در مورد قربانی کردن گاوها پرسیدم. ماجرای این قربانی بسیار واقعیت دارد؛ و چند نفر گفتند که گاوها به شیوه عادی و مرسوم (یعنی توسط روحانی قربانی کننده) کشته شده اند. این مسأله، با اشارات هاتاریا تطبیق می کند که «موبدان در این کار کمک کردند». مردم شریف آباد در رابطه با گوشت گاوها، هر چند نه با اطمینان، عقیده دارند که گوشتها نیز مثل همیشه و رسم موجود در اختیار مردم گذاشته شده و بخشی از آن نیز توسط قربانی کنندگان خورده شده، و بخشی نیز به عنوان خیرات توزیع شده است. اما اکنون حدود ۱۰۰ سال است که این رسم از میان رفته است، و می توان گفت که اشارات هاتاریا یک مدرک مهم معاصر محسوب می شود. این احتمال نیز وجود دارد که نیروهایی که بشدت ممنون هاتاریا بوده اند، در پی آن برآمده اند تا مثل او اشتباه بودن قربانی را با خیرات کردن همه گوشتها نشان دهند، در حالیکه حداقل بخشی از این گوشت توسط اعضاء خود جامعه مصرف می شده است. باید تأکید کرد که کلمه «گاو» در برگیرنده گاو نر و ماده هر

است. من بویژه، مدیون Ervand Dr. P.K. Anklesarea هستم که یک نسخه از ترجمه انگلیسی از شرح سالهای اولیه کار هاتاریا را در اختیارم گذاشت که در اثر زیر آمده است:

Ezhare Syate Iran, Bombay, A.Y. 1234/A.D. 1865.

39. Hataria, op.cit, ch.xiv; and Murzban, *The Parsis in India I*. 136.

۴۰. هنگامی که داستانهای شهربانو و خاتون بانو در مورد این دو زیارتگاه بزرگ تکامل پیدا کرد، چنین به نظر می رسد که داستانهای مشابهی نیز در مورد زیارتگاههای کوچک تر که احتمالاً آنها نیز به آناهید ارتباط دارد، به وجود آمد. در همین رابطه است که راولینسون در کتاب:

H. Rawlinson, *J. Royal Geographical Society of London*, ix, 1939, 32-3

تنگه عمیقی را در نزدیکی حلوان سنگر دفاعی ساسانیان توصیف می کند که از میان آن تنها یک نهر آب شیرین در یک منطقه وسیع جریان دارد. در پائین این تنگه، «یک غار دو قلو در صخره ها وجود دارد که ورود به آن بسیار دشوار است، و گفته می شود که آنجا حرم خانه شهربانو دختر یزدگرد است که بعدها همسر امام حسین (ع) شد. اینجا یک مکان عجیب و شبیه به یک غار دور افتاده و متروک است.» در بخش حرم استان فارس، که زیاد هم از یزد دور نیست، ادوارد استرک (Edward Strack)، به داستانی برخورد که به نظر می آید شباهت به داستانهای زرتشتی دارد. بنگرید به اثر او با عنوان:

Six Months in Persia, I. London, 1882, 119.

به نوشته او در زمان تهاجم اعراب، یک زرتشتی به نام شاه کاران در کاریون بوسیله ۱۲۰۰۰ عرب محاصره شد؛ هنگامی که آنها به نماز مشغول بودند، او همه را به خواب برد و از قلعه گریخت. در اردوگاه چهل دختر باکره بودند، که به درگاه خداوند برای رهایی دعا می کردند. در نتیجه زمین دهان باز کرد و ۳۷ نفر از آنها را به درون خود بلعید. سه دختر باقی مانده گریختند و اعراب به دنبال آنها رفتند. یکی از دختران به کوههای شمال رفت و در حالیکه نزدیک بود اسیر شود، غاری در کنار کوهستان دهان باز کرد و او به درون غار رفت و ناپدید شد. به نوشته استرک، این غار، «غار بی بی» خوانده می شود و معروف است که پایان ندارد. یکی از دوشیزگان دیگر در کنار کوهستان ناپدید شد، و از همانجا چشمه ای از آن زمان تاکنون جاری است. دوشیزه سوم از خستگی در دامنه کوهستانهای جنوب از پای درآمد. آرامگاه او

دو هست، و هر دو قربانی می شده‌اند.

43. Plutarch, **Lucullus**, 24.

44. See: A. Waag, **Nirangistan**, Leipzig, 1241, ch. Lxx- Lxxi, p.81.

بر اساس نوشته متن پهلوی شایست و ناشایست:

Sayist- ne - sayist Xi, 4 (ed. Davar, p. 59; Transl. West, SBE, v, 336)

خداوند (الله) نیز در قربانی عام يك گوسفند شرکت کرده و شانه راست آنرا دریافت می کند.

45. See- **JRAS**, 1966, 3-4, p. 110 with n.3.

هنوز تا به امروز هم برخی از پارسیان خون قربانی می کنند.
بنگرید به:

Ibid, pp. 105-6.

لازم به ذکر است که تنها قربانی کردن گاو، هاتاریا را شگفت زده کرده و او تلاشی برای پایان دادن به قربانی گوسفند، بز و مرغ نکرده است.

46. "Histories", I, 131:

در این منبع آمده است که «رسم آنها بر یا ساختن تندیس و معابد و محراب نیست... بلکه... در بلندترین نقطه کوهها قربانی می کنند.» صخره‌های مقدس مزارهای یزد، تخت، بدون نظم و پوشیده از سنگ‌های طبیعی است. البته این مزارها در بالاترین و بلندترین قله‌ها قرار ندارند. اما بالا رفتن برای مزارها در ایران به آموزش کوهنوردی نیازمند است، بویژه اینکه حیوانات قربانی نیز

به سنگینی بار می افزایند. به همین ترتیب به گفته N.B در مزار بی بی شهربانو هیچ ساختمان پیش از اسلام به چشم نمی خورد.
بنگرید به:

Ibid, pp. 37-80

۴۷. در مزارهای هریشت، نارکی و نارستان، سلولهای کوچک باریک با اندکی دست کاری در قلمرو ساختمانهای جدید قرار گرفته است. مزار پیر سبز گسترش نیافته است چون موقعیت آن به گونه‌ای است که همچون يك کندوی عسل از دل کوه بیرون آمده است. در مزار بانو پارس سلول قدیمی کاملاً از میان رفته است، اما کسانی که آن را بخاطر می آوردند ابعاد ساختمان را به طور دقیق و کامل برایم شرح دادند.

۴۸. گرچه زرتشتیان یزد، ثروتمند و نادار هر دو، هنوز هم به گونه‌ای بازبان خودشان که به آن گیری گفته می شود، با یکدیگر سخن می گویند، اما من هرگز نشنیدم که حتی سروده‌های آنها که هنگام کار کردن خوانده می شود، جز فارسی معمولی باشد. سروشیان در همان منبع پیشین ص ۲۰۳، چند بیت شعر به زبان گیری کرمانی نوشته است. در کرمان، گیری اکنون تنها از سوی برخی از پیران آنها میان خودشان، به کار گرفته می شود و حتی بقیه آن را به درستی درک نمی کنند. شنیدم زرتشتی‌ها تنها يك بار در میان خودشان در یزد به فارسی سخن می گفتند، و آن زمانی بود که يك کرمانی در میانشان وجود داشت.